

بلک بری هملت

ویلیام پاورز

ترجمه
علی رضا طاق‌دره

فرهنگ‌شعرو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۹

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترحم
۱۳	سیاسگراری
۱۹	پیش درآمد اتاق
۲۵	مقدمه

بخش اول چکاوک‌ها

۳۵	۱ پرمشعله، سیار پرمشعله
۴۸	۲ سلام مادر
۶۶	۳ سوار بر قایق
۱۰۲	۴ راه‌حل‌هایی که نیست

بخش دوم در فراسوی جمعیت

۱۲۱	۵ قدم‌ریان تا عرش
۱۴۲	۶ چشمه‌هایی در ده
۱۶۴	۷ آیه‌های کوچک
۱۸۴	۸ نلک‌بری هملت
۲۰۷	۹ خلق رنگی برای خویش

۲۲۷	۱۰ حریم والدین
۲۴۹	۱۱ حُکما حویشتن

بحش سوم در هست و حوی عمق

۲۶۷	۱۲ کمی بی مشعله
۲۸۳	۱۳ وحشت ار قطع ارتباط
۲۹۷	پی نوشت نارگشت به اناق
۳۰۵	یادداشت‌ها

پیش‌درآمد

اتاق

تَپ، تَپ، تَپ، تَپ، تَپ، تَپ

خود را در اتاقی عظیم تصور کنید، اتاقی چنان حادار که می‌توان بیش از یک میلیارد نفر را در آن جا داد درحقیقت، اکنون در چنین اتاقی هستید و همین تعداد اسان بیر با شما هستید.

این اتاق، با وجود اندازهٔ بزرگش، با چنان نوعی طراحی شده که هر فرد بر دیگر افراد دیگر است به این ترتیب، هر شخص در این اتاق می‌تواند به آسانی به حایی دیگر، پیش دیگری برود و دستی بر شانه‌اش برسد همان‌طور که هر روز در این اتاق می‌گردید، درست همین اتفاق روی می‌دهد به هر کجا که می‌روید، مردم می‌آیند و دستی بر شانه شما می‌کوبند بعضی آرام، بعضی محکم، اما همه از شما یک چیز می‌خواهند کمی از وقت و توجهتان را

بعضی سؤالی می‌کند و منتظر جواب می‌ماند دیگران درخواست لطفی می‌کند هستند کسانی که مشتاق‌اند چیزی به شما بفروشند و دیگرانی که می‌خواهند چیزی از شما بخرند.

بعضی احبار شخصی و عکس‌هایی را که از سفرهای اخیر خود گرفته‌اند با شما به اشتراک می‌گذارند دیگران فقط می‌خواهند از کسب و کار صحبت

کند گاهی کسی به‌مناستی دستی بر شانه شما می‌رند تا بگوید دلش برای شما تنگ شده که اندکی عجیب است، ریزا همه همیشه همین‌جا در همین اتاق با شما هستند و با علاقه در آغوشتان می‌کشند و می‌بوسند بعضی از دوستان مرتب دست بر شانه شما می‌رند تا شما را در جریان هر فکری و هر کاری که می‌کند بگذارند، هر قدر ناچیز یکی می‌گوید «من دارم چیربرگر می‌خورم» و آن را بالا می‌گیرد تا شما ببینید

برخوردها اغلب با هم تداخل می‌کند همان‌طور که با یک نفر سروکار دارید، کس دیگری از راه می‌رسد و دست بر شانه شما می‌رند و محور می‌شوید تا یکی را از میان این دو انتخاب کنید

همان‌طور که برای خود مقدمه‌چینی‌هایی می‌کند و از پس تمام گفته‌هایتان خیلی خوب برمی‌آید، بودن در این اتاق هیجان خاصی دارد همیشه حری در اتاق هست و شما در حال آموختن نکات فراوانید بعضی از این یک میلیارد مردم بیر - شاید بیست یا سی نفر از آنها - واقعاً رایتان مهم‌اند تا حایی که ممکن است تلاش می‌کند شما هم دستی بر شانه آنان برید و وقتی آنان دستی بر شانه شما می‌رند، واقعاً خوشحال می‌شوید

تپ، تپ، تپ، تپ، تپ، تپ

چنین است ماحرای تمام شب‌ها و رورهای شما این اتاق عظیم حشواره‌ی وقفه‌ای است از تعاملی که میان اسان‌ها جاری است

مثل هر کس دیگری در این اتاق، شما نیز یک حریم شخصی دارید که در آن می‌توانید عدا بخورید، بخوانید و گشتی برید حریم شما خوب تحهیر شده است و کاملاً راحت است اما هیچ دیواری ندارد و کسانی که به دنبال شما هستند، هر زمانی که بخواهند می‌توانند وارد شوند حتی اگر شما اتفاقاً خواب باشید، پیام می‌گذارند و گاهی برچسب **صروری** بر آن می‌رند هر روز صبح که بیدار می‌شوید، چنین پیام‌هایی را می‌ببینید که در انتظار پاسخ‌اند

بعد از چند سال، کمی از رندگی در این اتاق حسته می‌شوید این همه

دستی که بر شانه شما می‌رند دیگر حسته‌کننده شده است آرو می‌کند کمی وقت بیابید تا بتوانید از دیگران و تمام بیارها و توقعات آنان و حادثه‌ عجبی که رندگی در این اتاق برای شما دارد، دور شوید

ساراین، تصمیم می‌گیرید که به مرحله‌ی کوتاهی بروید چند روری اتاق را ترک می‌کنید و به حایی می‌روید که هیچ‌کس شما را بیاد دقیقاً می‌داند چنین حایی باید چگونه باشد هوای تازه، آسمان نار و بزرگ، بدون هیچ صدایی به‌حر صدای پرندگان و نادی که میان درختان می‌ورد از همه بهتر، هیچ‌کس دیگری نباید آنجا باشد تا شما دهنتان را در خلوت خویش شاور کنید هرچه بیشتر آن را تصور می‌کنید بی‌صراحت‌تر می‌خواهید در آنجا باشید چرا قلاً به این فکر بیفتاده بودید؟

کیف کوچکی می‌بندید و از اتاق بیرون می‌روید بعد از مدت کوتاهی، به یکی از دیوارها می‌رسید چشمانتان دیوار را، در حست و حوی در، کامل براندار می‌کند انگار حر دیواری که در هر دو جهت کشیده‌اند هیچ دری نیست بدون دلیل خاصی به چپ رو می‌کنید

همان‌طور که قدم‌ربان محیط اتاق را دنبال می‌کنید، پیش می‌روید و همچنان با دقت به دنبال حایی برای خروج می‌گردید مثل هر روز دیگر، مردم مدام به این سو می‌آیند و دستی بر شانه شما می‌رند هر چند دقیقه یک بار دستی بر شانه‌تان می‌خورد

بعد از پاسخ دادن به پیام‌ها و پرس‌و‌حوهای هر شخص، می‌پرسید آیا کسی می‌تواند شما را به نزدیک‌ترین در خروجی راهنمایی کند پی‌درپی می‌پرسید، ولی هیچ‌کس هیچ اطلاعات مفیدی ارائه نمی‌کند بیشتر مردم می‌گویند هیچ دری را نمی‌شناسند و عذر می‌خواهند که نمی‌توانند کمکی کند

عده‌ای از سؤال شما کمی گیج می‌شوند آنان فوراً طوری در چشم شما حیره می‌شوند که انگار افکار شما معمایی است که می‌خواهند حلش کنند فقط یک فرد، یک رن حوان که کلاه حصیری بر سر دارد، به نظر می‌رسد